منوچهرجمالی

« همه با تـوهـست »
دگردیسیِ گوهرِ خودِ خدای ایران
از« آتش جان»، به« خردِ هر انسانی».

خردِهرانسانی
پیدایشِ بیواسطهِ گوهرِ خودِ خدا
(سیمرغ= ارتا)درهرانسانیست.

انسان باخردش، ازهمه پیامبران ومراجع، بی نیازاست
خردهرانسانی، مستقیما با« بُن جهان هستی»، پیوسته وهمگوهرباآن ، و پیدایشِ آن هست.
وجودِ « بُن آفریننده جهان درخرد هرانسانی= ارتا » ، ازهرانسانی، فردی پدید میآورد
که خودش کلیدوترازوی همه چیزهاست.

«**خـرد**» درفرهنگ ایران، معنائی کاملا ویژه خود را داشته است که نمیتوان آنرا با مفاهیم « **عـقـل** » درعربی ، و راسیو Ratio درلاتین و یونان، و reason درانگلیسی و Vernuft درآلمانی برابر نهاد.
« خرد » درفرهنگ اصیل ایران ، که « خرتوxratu= هره+ **راتـو** » باشد ، تابش « آتش جان ، یا ارتا ، نخستین عنصر» است . پسوندِ « راتـو» ، همان « ارتا ، رته ، راته raatha» میباشد . آتش جان، که تخم افشانده شده ازخوشه خدا هست ، در« تشخص یابی دروجودِ هرانسانی » ، داورو مرجع ومعیارو

«اصل به حرکت آورنده» وپیشروو سامانده و مدیرمیشود . این روند را مولوی « جامه گردانیدن » می نامد . خدا، خودش جامه دیگرمیپوشد ، و رسول خودش یعنی « خرد » درانسان میشود .

گه جامه بگردانی ، گوئی که رسولم من

یارب که « چه گردد جان » ، « گرجامه بگردانی » ؟

درفرهنگ ایران ، خدا که ارتا باشد ، با « نخستین عنصرجان هرانسانی ، که ارتا میشود » ، اینهمانی دارد .

الله ، دراحادیث اسلامی ، نخستین چیزی را که خلق میکند ، عقل است . عقل ، نخستین مخلوق ونخستین **عبد** اوست وطبعا خویشکاریش « عبودیت الله » وپیامبرانش میباشد . ولی **ارتا** ، **خودش** ، **درهرانسانی** ، **جانی میشود که دگردیسی به خرد (=خره+ راتو= هره + راتو) می یابد** . خدا، خودش بیواسطه و مستقیما ، تحول به خرد درهرانسانی می یابد . خرد، مخلوق ارتا (خدای ایران) و آلت و وسیله او نیست ، بلکه پیدایش ِ خود او، برای نگهبانی آتش جانست که گوهراوهست . خرد، مخلوق ِارتا (سیمرغ) نیست ، بلکه « پیدایش گوهر ِ خود او، **درگوناگونیش** هست » .

ارتا درهرجانی ، استحاله به « **خردی دیگر**» می یابد . بدین سان خرد همه انسانها، مستقیما پیدایش ِ گوهر خدا (اصل زندگی) هستند و مقدس وباهم برابرند . این **همگوهری خدا وخرد درهرانسانی** ، **ویژگی بنیادی ِ مفهوم « خرد » در فرهنگ ایران بوده است ، که برضد هرگونه قدرتی و مرجعیتی و رهبری و سازمانی و واسطه ای میباشد** . طبعا همه قدرتهای مذهبی وسیاسی که درتاریخ ایران آمدند، کوشیده اند که مفهوم « خرد » را درفرهنگ ایران ، مسخ و تحریف کنند، تا این « همگوهری خدا و خرد هرانسانی » را تاریک کنند و بپوشانند ، و مرجعیت داوری و قانونگذاری را از انسان بگیرند .

اگربه مفهوم « زندگی= جان= <u>جی + یان</u> » ، که « ژی= جی= گی= زی » باشد، روی آورده شود ، دیده میشود که ایرانیان ، چند ویژگی را با آن اینهمانی میداده اند . زندگی ، با 1- یوغ (گردونه) و با 2- شاهین ترازو، و3- توافق وهمآهنگی ، اینهمانی داشت . واژه « جی = ژی » ، به این چهارپدیده، بطور یکسان، اطلاق میشد . اصل ِ زندگی (ژی مون)، 1- گردونه و2- شاهین ترازو(اندازه و معیار) و 3- هماهنگی است . چنین پیوندی ازچهاراصل باهم ، سراسر فرهنگ سیاسی و اجتماعی و اقتصاد و حقوقی را معین میساخت و شالوده ارزشهای اخلاقی را می نهاد .

البته ، **میان « ایده » و « پیآیندهای آن ایده ، درشرائط وزمانهای گوناگون درواقعیت » تفاوت و فاصله هست** . یک ایده ، درشکل گیری در شرائط زمانی ومکانی ، تنگ ومحدود و یکسویه » میگردد . طبعا **این شکل گیری ، که نخست ، همآهنگی با ایده دارد ، سپس با تغییرزمان وشرائط ، برضدِ خودِ آن ایده میگردد** . اینست که همیشه باید ،« ایده بنیادی » را ، از « واقعیت یابی های در زمان ومکانش ، درصورت یابیهای پیشین » ، رهائی داد .

همانقدر که واقعیت دادن وصورت دادن به ایده ، ضروریست ، همانقدر نیز « صورت زدائی » ازآن ایده ، و دادن صورت تازه به آن ، ضروریست . **فرهنگ ، این ایده متحرک و زنده است که برغم اشکالی که میگیرد ، با آن اشکال ، فرق دارد . فرهنگ را نباید به صورتهائی که درتاریخ به خود گرفته است ، کاست** . شکلی که درزمان ومکان به خود میگیرد ، با آن اصل زنده ، که صورت دهنده و صورت آفرین است ، فرق دارد، و این دو را نباید باهم مشتبه ساخت (که البته غالبا ، باهم مشتبه ساخته میشوند) . این ایده زندگی = ژی ، که شالوده فرهنگ ایران شد ، ایده ای بسیار ژرف و متعالی و آفریننده هست .

همان سراندیشه ای که درچهره های گوناگون اصطلاح « جی» نمودارمیشود، دراصطلاح « رته ، ارتا » نیز موجود هست . رته ratha ، همان مفهوم « یوغ » یا گردونه آفرینندگی را دارد . **گردونه آفرینندگی aghra-ratha** نامیده میشد .« بیخ جهان» یا « نخستین عنصر» که « ارتا » باشد ، درگوهرش « یوغ یا گردونه » هست . **خدای ایران ، ارتا ، فراز آسمانها وفراسوی زمان ومکان نیست ، بلکه « بیخ یا نخستین عنصرهرجانی » هست** . خدای ایران ، ترانسندتال نیست ، بلکه بطور زهشی immanent در هرچیزی هست . به عبارت دیگر، خدای ایران، اصل سکولار هست . این نخستین عنصر که « ارتا یا رته » باشد ، یوغ یا گردونه ایست که انگره مینو و سپنتامینو، آنرا به حرکت میآورند و به پیش می برند و میآرایند .اینست که این گردونه، که اصل آفریننده و بیخ جهان آفرینش شمرده میشود، درخود ، مفاهیم « آراستن و نظم وترتیب و پیشروی » را دارد . درسانسکریت raatha دارایِ معانیِ « رونده » و « گردونه » و پهلوان و قهرمان و جسم و اندام و عضو وبخش هست. درتصویرنخستین ، فقط « یوغ وگردونه و این دونیروکه باهم همآهنگ میشوند و اصل حرکت میشوند » هست، ولی این تصویر، سپس ، اینهمانی با راننده و دارنده گردونه داده میشود .

درسانسکریت   راننده و دارنده گردونه rathi نامیده میشود . اصل حرکت که درگوهرخود ، همآهنگی و توافق ونظم و « آراستگی » دارد ، به راننده و دارنده نسبت داده میشود . این پهلوان است که گردونه را میآراید و نظم وترتیب میدهد و پیش می برد . واژه های « خـرد » و « ترازو » ، هردو با این تصویر بنیادی ِ یوغ ، ساخته شده اند .« ترازو» ، دراصل « taara + raazu » میباشد، وخرد «Xra+ Ratu » میباشد . خره ، همان « هره » است . به زنخدای ایران که سیمرغ باشد ، هره یا ال میگفته اند . البرز(**ال**+ برزه) ، همان « **هـره** + برزه » دراوستا است . به قله البرز، تاره (تارک) میگفتند که نام شاهین یا زبانه ترازو شده است . همچنین رود خانه « **هیر**مند » را خود سیستانی ها « **ال**+ مند » مینامند .   واژه های raayentitan و raazenitan و   raadhenitan   همه دارای معانی برابروهمانند هم هستند که بی شک ازهمین اصل برآمده اند . ازواژه « راینیتن » همان واژه « رای زدن » برآمده است. وواژه « راز» ، که امروزه بیشتر معنای « سرّ نهانی » به خود گرفته ، ازهمین ریشه « رازنیتن » برآمده است . این سه شکل که ازیک ریشه برخاسته ، دارای معانی « راندن ، حرکت دادن ، پیش بردن ، نظم وسامان دادن ، رهبری کردن ، مدیریت کردن ، آراستن (خود همین واژه است) ، نظم وترتیب دادن » میباشند .

درآئین زرتشتی ، دراصل واژه « راتو » ، اصطلاحی برای « داور و مرجع » شده است که سپس به سروران و پیشوایان مذهبی اطلاق کرده اند . به حاکمی که حق قضاوت و داوری هم دارد « راتو خشتره » میگفته اند . این واژه همان واژه « reiten و raten وRat » درزبان آلمانی است . وجود این اصل نخستین را که « ارتا = رته = رتو » باشد ، درخرد و درترازو میتوان شناخت . **گوهر ِاصل نخستین ، آراستن (آ + رادنییتن) ، نظم وترتیب دادن ، پیش بردن ، حرکت دادن ، نظم وترتیب دادن است** . ازاین رو داورو داوری ، که با خرد و ترازو کاردارد ، چنین نقشی را بازی میکند . این بررسی ، دراینجا ناتمام گذارده میشود و سپس به طورگسترده به آن پرداخته خواهد شد . با این بررسی دیده میشود که گوهر« خرد » درانسان ، ارتا ، یا بُن آفریننده و به حرکت آورنده و ساماندهنده ورهبری کننده و اداره کننده هست . ارتا که نخستین عنصرو « آتش جان = تخم جان » هست، در« خرد» ، شکل تازه به خود گرفته است ، وروشنی یا بینشی شده است که جان را ازخاموش شدن ، نگهبانی کند . خرد ، پوشش ، یا « دربسته ای» یا « دیس= دژی » شده است که نمیگذارد ، درد وآزارو ترس و بیم و قهر به آن بتازند .

ارتا که جانان و اصل جان (زندگی= ژی یا گی) است ، **گوهرش ضدخشم** است . خشم(ئیشم) که از« ئیش= یش= یشک » می آید به دندانهای ناب درندگان گفته میشود، که با دریدن ، اصل درد وآزارزندگی شمرده میشدند . خود خدا ، اصل جان بود که تخمهایش (آتش جانش) درهرتنی افشانده میشد ، و این خودش بود ، که دگردیسی به « خرد » می یافت(جامه گردانی) . خرد ، تابش ِ آتش جان یا ارتا ، یا خود ِ خدا درهرانسانی بود که خویشکاریش ، نگاهبانی این آتش زندگی است . آنچه را جانفرا و جان بخش وجان پروراست ، دردرون خود می پذیرد، و آنچه را جانکاه و جانگیرو جان زداست ، به خود ، راه نمیدهد . چنین پیوند مستقیم وبلاواسطه ای میان جانان (خدا) و انسان ، برضد هرگونه مفهوم « واسطه = رسول ونبی وولی و مظهرو...» هست .
این «خود- گشائی» و این «خود- بندی » ، درتصویر « در، که میتوان چفت کرد ، با کلید ، یا لم ِ گشاینده آن » ، پیکر به خود میگرفت . این گوهرخودِ خدا ست که درانسان ، خرد میشود . این ویژگی را « **مردمی** » مینامیدند .
« مردمی » ، به مفهوم « ضد جان آزاری وخرد آزاری بطورکلی بودن» است . جان، مفهومیست ، فراسوی هرگونه ایمانی . ایمان به عقاید و ادیان گوناگون، تزلزلی وخدشه ای بر « اولویت جان یا زندگی » وارد نمیسازد.
« خرد» درگوهرش ، « **ضد خشم » است** ، به عبارت دیگر، خرد ، درجنگ وستیز وپرخاش و کین ورزی و تهاجم وجان آزادی و خرد کوبی نمیاندیشد . بهمن که بُن آفریننده درهرانسانیست ، واصل خرد هست در« ارتا » ، چهره می یابد و پدیدارمیشود . **سروش،** این بُن (بهمنی که درپیدایش ، ارتا یاهما هست) را در تاریکی ضمیر انسان ، پدیدارمیسازد . به قول شاهنامه : « گشاده ، به افسون کند، ناپدید » . ناپدید را ناگهان ازتاریکی نهان ، میگشاید و پدیدارمیسازد « که تا بندها را بداند کلید » .
هم بهمن و هم سروش ، دو رویه خرد هستند، و هردو درگوهرشان و فطرتشان ، ضدخشم یا به عبارت دیگر، مردمی هستند . « **ضدخشم** » ، **درفرهنگ ایران به معنای آنست که برضد « بیم و ترس » هستند**. **« بیم کردن وترساندن » درفرهنگ ایران ، بُن قهرو خشونت و پرخاشگری و تجاوزطلبی است** .
فرهنگ ایران ، همیشه شناخت بُن هرپدیده ای را ، شناخت آن پدیده میدانست . **روند شناخت هرپدیده ای از بُنش ، روش اندیشیدن در « فلسفه » است** . آنکه میترساند و تهدید میکند و ارهاب و انذارمیکند ، بدون شک ، دگردیسی به قهروخشونت و پرخاشگری و تجاوزطلبی می یابد . اینها ، درهمان ترس و بیم انگیزی ، بالقوه، نهفته اند و قهروخشونت وتجاوز وعنف ، درآنجا ریشه

میدواند . آنکه امروز میترساند تهدید میکند ، هروقت فرصت یافت ، خواهد جنگید و تجاوز خواهد کرد و کشتار خواهد کرد .
اینست که **برای ریشه کن کردن قهرو خشونت و پرخاشگری ، باید درخود ِ بُن خرد ، خشم (آنچه بیم کند وبترساند) نباشد** . ازاینرو، خدای ایران که نخستین عنصرهرجانی وهرانسانی هست ، نمیتواند ، ترساننده وبیم دهنده و خشمگین باشد . آنکه خشم میکند، بیخرد میشود . **خدای ترساننده و بیم کننده ، خدای بی خرد و ناآگاه است** . خرد وخشم (قهروپرخاش وتهدید) باهم درتضادند . خدائی که تهدید میکند ، چون خشمگینست، بی خرد و ناآگاه ونادانست .اینست که درگوهر یا فطرت و طبیعت ِ « خرد » ، نباید « خشم » باشد .
«عقلی » که وظیفه اش ، غلبه کردن برطبیعت و کسب حاکمیت بر طبیعت وجهانست ، گوهرش ، خشم میباشد . انسانی که حاکم برطبیعت وخلیفه اللهِ مقتدر ، خلق شده است، عقلی تجاوزگرو پرخاشجووقساوتمند و بی عاطفه است و اززدارکامگی (جان آزاری وخرد آزاری) شرم دارد . گوهر ِ خدائی که جهان را خلق میکند تا برآن حکومت کند و قدرت بورزد و همه معبود ومخلوقش باشند ، خشم هست . برآیند دیگر ِ « خشم » ، « **تنگی** » شمرده میشد . گوهرجان ، گستاخی vistar-axv، یعنی « اصل خودگسترو خودگشا» هست . گوهر انسان (تخم = اصل=axv) ، گشاینده یا « ازخود- گشاینده » است . زندگی کردن و وجود یافتن ، داشتن « فرصت و امکان وداشتن ِافق » است تا جان را بگسترد، و جان در فرهنگ ایران ، دربرگیرنده چهارنیروی گوناگون ضمیراست . **آنکه این افق وفرصت و امکانات را ازاو میگیرد ، ایجاد تنگی میکند و تجاوزگرو ستمکاراست** . برآیند دیگرخشم ، بیماری و درد است . مفهوم « راستی » امروزه درجامعه ما ، بسیارتنگ میباشد ، وفقط درچهارچوبه « گفتار» بکار برده میشود .ولی درفرهنگ ایران ، راستی ، به « خود گشائی وخودگستری گوهرهرجانی » گفته میشده است .
درفرهنگ ایران ، هنگامی « خدا= ارتا » ، راست هست که گوهر ِ خودش ، دگردیسی (متامورفوز) به گیتی بیابد . راستی ، روند پیدایش ِ گوهرخود است ، نه حرفی که فقط برلب میآید . اینست که **مفهوم « راستی » درفرهنگ ایران ، اینهمانی با « حقیقت » داشت** . طبعا ، دروغ ، آن بود که کسی ، گوهرخود را نگشاید و بپوشاند و تاریک سازد ، چنانکه ایرانیان دراسلام آوردن وشهادت به دروغ دادن ، دچارآن شده اند و گرفتار بیماری مزمنی شده اند. آئین زرتشتی هم در همان دوره خود زرتشت ، ازاسفندیار با زوروتهدید، به مردم تحمیل میشد، و جنگ اسفندیاربا رستم هم ، برای تحمیل دین زرتشتی به سیمرغیان

(خرمدینان) بوده است . اردشیربابکان نیز همان کاراسفندیاررا درایران، ادامه داد که درتاریخ ساسانیان که موبدان زرتشتی آن را نوشته اند ، آثارآن ، به کلی زدوده شده است .

راستی ، درفرهنگ ایران ، ایجاب « آزادی وجدانی » میکند . جائیکه آزادی نیست ، راستی ، ازبُن، ریشه کن میشود . راستی ، واژه ایست که از « ارتا » برآمده است، و این شیوه گوهری **پیدایشِ « ارتا »** هست . ارتا ، راست است ، چون خودش ، گیتی میشود . « راستی» ، آنست که « آتش جان= ارتا= نخستین عنصر » ، در« خرد انسان » ، در طیف رنگارنگش ، پدیدارشود . راستی ، فقط پدیده « گفتاری » نیست ، بلکه « روند پیدایشِ گوهری » است . راستی ، زایش بُنِ خدائی انسان ، ازانسانست .

خویشکاری « خرد » ،که چیزی جر « دگردیسی ارتا » نبود ، اینست که نگهبان جان (آتش جان = ارتا = فرن) ازخشم (ترس و تنگی و آزار) باشد. خویشکاری خرد انسان، آن نبود که بر طبیعت وجهان چیره گردد و برآنها حکومت کند. این شیوه رفتارخشم (قهروتهدید) است . غلبه کردن ، با ترساندن و با تنگ کردن گستره وجود و با ایجاد آزار و درد در دیگران کار دارد . این بود که **بهترین نمادِ خرد** ، **« در»** ، یا دروازه یا روزنه (پنجره ، پالکانه) **است** . « در، یا روزنه » ، درست مفهوم « نگهبانی جان = که مرکزش ارتا و بهمن هستند که ضمیرانسان باشند » را در فرهنگ اصیل ایران بیان میکرد .

« در» ، هرگاه روبرو با خشم (ترس و تنگی وآزار) میشود ، خود را می بندد و چفت میکند، و آنهارا به ضمیرو اندرون راه نمیدهد ، ولی هرگاه آشتی و مهروصفا و دوستی می بیند ، **خود را از درون میگشاید** ، تا از«فرصت وگشایش » برای وجودِ خود بهره مند شود . اینست که بستن وگشودن در و روزنه « حواس » ، خویشکاری خرد ، برای نگهبانی جان (چهارنیروی ضمیر) است .

منتره = افزار= آچار= میتراس = کلندر= کَده

«در»، که دراصل « دو+ ور» میباشد ، ازمهمترین پیکریابی های اندیشه « اتصال دوجفت باهم » است . دولنگه یا لخته یا « ور= بر» که با هم جفت شوند ،« در» پیدایش می یابد. ازاین رو « سه ور» هم بیان همین پدیده است که یکی

ازنامهای سیمرغ بوده است، و بدین علت به شنبلید گفته میشد چون دارای سه برگست، و نام دیگرش « حنده قوقا » است که به معنای « تخم ماه » است . ماه درفرهنگ ایران، ازسه خدا باهم ترکیب شده بود . دوتای جفت شده باهم ، « سه تائی هستند که باهم ، یکتا » هستند . خرد، « در» ، یا به عبارت دیگر، اصل جفت کردن (همزاد= سنگ = سیم = آسن= پیوند= پاد وند) میباشد .
درآغاز، ساختاردر، دولنگه یا دو لخته بود، و پشت در، چوبی میگذاشتند که دو لنگه در را به هم چفت (جُفت) میکرد و می بست . این چوب یا کُنده ، نقش « اصل پیوند دهنده » را بازی میکرد ، که ارتا و بهمن باشند . برای بازکردن و گشودن در، نیاز به دانستن « لم » یا « کَلَـَکی » بود که این چوب یا کنده را بردارند ، واین « لم » را هرکسی نمیدانست ، وفقط اهل خانه ازآن آگاه بودند که چگونه میتوان این چوب را برداشت . قفل وکلید ، مرحله ایست که سپس آمده است . برداشتن این چوب حفاظ وگذاشتن این چوب حفاظ، لم داشت .**برای نگهبانی خانه یا حصار ویا دیسِ جان ، دانستن و بکار بردن این « لم » ، گوهر « خرد » شمرده میشد .**
این **چوب و این لِم (راز) را باهمدیگر** : 1- **منتره (منتار= منتشه)** ، 2 - **افزار** ، 3 - **آچار** ، 4- **میتراس** 5- **کلندر** ، 6 – **کَده** میتامیدند . که درمقاله دیگر، گسترده خواهد شد .

« همه با توهست »

پیش ازآنکه پژوهش درباره منتره یا آچار وکلندر و کده ومیتراس ، یا « رازِ بستن وگشودن درِ جان » گسترده شود ، نیاز بدان هست که مطلبی که در بالا آمد خلاصه شود ودرآگاهی ، حضور چشمگیر بیابد . آنچه در باره « آتش جان ، یا عنصرنخستین که ارتا » باشد، آمد ، « بُن یا فطرت مردم » میبا شد که دگردیسی به خرد (xratu= xra-ratu) درهرانسانی می یابد ، بیان آنست که « **تخم خدا » درهرفرد انسانی هست** . به عبارت دیگر، بُن آفریننده جهان هستی ، درهرانسانی هست ، و طبعا نیازی به شریعتی (راهی) و راهنمائی و هادی و پیامبری ورسولی ندارد .
این اندیشه هم برضد آئینِ زرتشتی وهم برضد شریعت اسلام و سایر ادیان نوری هست و طبعا همه با آن درجنگندو درجنگ بوده اند . این اندیشه چنان درفرهنگ ایران ، ریشه داشت که حتا زرتشت خود را « راتوratu و اخو

axx=ahv» مینامد . هرچند ، به این دواصطلاح ارتائی، معنائی دیگر، و بیگانه یا بسیار دور ازاصل میدهد ، ولی این « اهو= اخو » بُن یا فطرت هرانسانی و همان آتش جانست که چهارنیروی مینوئی ضمیر ازآن فرامیروید (چهارپر) و آن راتو ratu ، در« خرد xra-ratu» هرانسانی هست .
اسدی توسی ، درگرشاسپ نامه ، درپایان سخن در ستایش انسان (مردم)، ناگهان فرصت مناسب می یابد و برغم آنچه درباره شریعت اسلام ومحمد گفته است ، ناگهان این مطلب را با یک ضربه ، آشکارا فاش میسازد ، و زود ازآن نیز میگذرد . اسدی میگوید که **ای انسان ، همه با تست ، و نیاز به راهها و راهنماها نداری تا « رازهای جهان را برایت بگشایند »** . خرد که نیروی جستجودرتست ، میتواند همه رازها را برایت مستقیما بگشاید . بیش ازاین ، من امکان گفتن بیش از آن را ندارم .

چرا این پیام و نشان ازخدای ؟ **چه بایست چندین ره و رهنمای ؟**

« همه با تو است» ، ار« بجوئیش » باز

نباید کسی تا گشایدت راز

ازاین بیش ، چیزی نیارمت گفت

بس این . گر دلت با خرد هست جفت

این جفت بودن دل باخرد ، به اندیشه « آتش جان » برمیگردد، که نخست درجگر(بهمن)، که بنکده گرما هست پیدایش می یابد، وسپس در« دل ، که ارتا یا سیمرغ باشد، به مغزو سراسرتن وحواس رسانده میشود که پیکریابی « خرد» هستند . ازاین رو هست که در **عرفان** ، « دل » ، گرانیگاه این اندیشهِ « همه با توهست » شد ، چون این گرمی (تف) است که درفرهنگ ایران می تابد و روشنی (خرد) را پدید میآورد .« دل» که اینهمانی با «ارد= ارتا = سیمرغ » داده میشد ، آتش یا گرمی جان را درهمه جا میپراکند، و از درهای حواس ، زبانه های آتش، دگردیسی به روشنی خرد می یابد . این درها را باید گشود ، تا روشنی به همه جهان بتابد (روشن وگرم کند) . **آتش(گرمی) و روشنی ، که « دل » و « خرد» باشند ، دراین فرهنگ ، باهم جفت و یوغ (یوج، جوغ= جوی) هستند** . ازاین رو درشعراسدی توسی می آید که اگر« دل باخردت باهم جفت باشند » ، درتوهمه چیزهست، وخودت میتوانی درهای همه رازها را بگشائی . اینست که **« خرد » درفرهنگ اصیل ایران** ، **اصل جستجوهست، چون درگوهرش،« جفت جو» هست. جستن ، جفت خود را جستن است . گوهرانسان (ییما) جفت است ، ازاین رو گوهرش، جویندگیست . واژه « منی کردن » که اندیشیدن باشد ، درکردی به معنای « پژوهش کردن » است. خرد،**

جوینده است . هرجفتی، همیشه به جفتش کشیده میشود، و طبعا همیشه جفتش را میجوید . خرد، روشنی گرما ، یا « تابشِ گرمای دل» است . خرد ، روشنی ِ گرمای زندگیست . اینست که **خرد، دراین فرهنگ ، اصل جستجوهست و مفاهیم کلید و قفل ودروراز وصندوق، همه برشالوده «جوینده بودن ِ گوهر ِخرد» پیدایش یافته اند** .
با زرتشت ، گرانیگاه «خرد»، دگرگونه ساخته شد . پدیده « پیدایش ازجفت » درآموزه زرتشت ، بکلی حذف و طرد شد . اهورامزدا ، روشنی نیست که ازآتش پیدایش می یابد ، بلکه « روشنی بی جستجو، یعنی بی زایش » هست. طبعا ، بهمنی نیز که ازچنین اهورامزدائی پیدایش یابد، « روشنی ازآتش » نیست . به عبارت دیگر اصل خرد که بهمنست ، روشنی اش ازگرمی نیست. بدینسان ، **خرد ، نزد زرتشت فقط به نیروی « برگزیننده میان دو پدیده روشن ازهم » کاسته میشود** . او با برگزیدن یک ارزش ، یا « آنچه او زندگی= ژی » مینامد ، خرد ، « یک راه راست» برمیگیزیند ، و دیگر، نیاز به جستجوی همیشگی برای تشخیص نیک وبد درهررویدادی ازنو ندارد . خرد، همیشه با یک میزان وسنجه ، کارمیکند . ولی « خرد » ، که گوهر « ارتا ، راتو » دارد ، خودش به معنای « راه و گردونه » هست . **خرد** ، « **جنبش در راهها و گشاینده راهها » هست ، نه برگزیننده یک راه و ماندنی درآن راه** . این بود که مردم، سروش را « رهگشا » میخواندند ، نه« راهنما وراهبر» .
کارسروش و رشن ، همین «گشاینده بودن درها وقفل ها » ، یا به عبارت دیگر» بینش از راه جستجوی مداوم است . فردوسی میگوید :

خرد ، جوید « آکنده رازِ جهان »
که چشم سرما نبیند نهان

جهان ، آکنده از راز هست . وخرد ، جوینده رازهای جهانست و درجستن رازها ی جهان » که جفت اوهستند، خرد ، هستی خود را می یابد . به همین علت هست که مولوی میگوید ، **تو آن چیزی میشوی که میجوئی** . کسیکه میتواند ، آنچیزی بشود که میجوید ، دیگر گدائی بینش نمیکند .

گدا رو مباش و مزن هر دری را که **هرچیزرا که بجوئی ، تو آنی**
دلا خیمه خود براین **آسمان** زن **مگو که نتانم ، بلی میتوانی**

خرد ، اینهمانی با چیزی می یابد که با آن درجستجو، جفت میشود . انسان ، درجستجوی خدا (آسمان) آسمان یا خدا میشود . انسان ، نیاز به گدائی بینش ازکسی ندارد ، بلکه باید با خردش بجوید .

ارتا ، که « گردونه » هست ، درگوهرش ، جفت ویوغست (اریکه با دواسب).واژه جوئیدن (joy-ishn) ازریشه « جوی = joy» ساخته شده که به معنای « جوغ = جوی = جفت » است . همچنین واژه « یوزیدن » که ریشه « جُستن » است ، از ریشه « یوغ = یوج = یوز» ساخته شده است . خرد، درفرهنگ ایران درجُستن ، میاندیشد و به بینش چیزهای بسته (دربند) میرسد . اینست که همیشه با پدیده ها، جفت میشود .
« دل » و « خرد » ، همان « جفت بودن گرمی با روشنی » است ، که در اصطلاحات « تابش، پرتو، آفتاب » ، با اولویت « گرمی= آتش» یافته میشود. **زندگی یا خونی که دل ، پخش میکند ، گرمست ، و بینش های گوناگونِ حسی که خرد باشند ، روشنی هستند که ازاین گرمی، جداناپذیرند** . یکی ازنامهای دل « ژیا+ ور» است که به معنای « زهدان یا سرچشمه زندگی » است .
خرد و زندگی که سرچشمه اش« گرمی دل » هست، باهم جفتند . ازاین رو، خرد، نگهبان زندگیست . **این پیوند جفت بودن « دل با خرد» یا « آتش با روشنی »** ، **درآموزه زرتشت** ، **ازهم پاره شد** ، و این روشنی ، که از گرمی زاده نشده است ، می بایستی گرمی را خلق کند (ایجاد مهروعشق وهمبستگی و اجتماع کند) !این بود که **سیمرغیان (خرمدینان) به سختی رویارو با یزدانشناسی زرتشتی شدند ، و این رویاروئی ، در رابطه « عرفان » با « شریعت اسلام وفقه اسلامی » نیز به همان شدت ادامه یافت** .
براین شالوده بود که عرفان ، درهمان روالِ فرهنگ ایران ،« گرمی زندگی» را که سرچشمه اش دل شمرده میشد ، بر«روشنی خردی که مستقیما اززندگی زاده نشده بود » ، اولویت داد ، وخواهان بینشی بود که از گرمی زندگی ، افروخته شده باشد . ولی « **عقل اسلامی** »، **مانند** « **خرد زرتشتی** » ، **اولویت « زندگی» بر«آموزه= شریعت = راه » را نمی پذیرفت** .
عرفان، برضد چنین بحث ها و استدلالات فکری بود که زندگی را میافسردومیخشکاند . درست « خردِ » اصیل درفرهنگ ایران، جفت دل یا گرمی زندگی بود ، واولویت زندگی را بر آموزه و « راه » میشناخت . در« عقل» که از« زایندگی چشمه زندگی » بریده شده بود ، اصل پیری و افسردگی وخشکی ، یا به عبارت دیگر« اصل ضد زندگی » میدید . این چنین عقلی را « جان همه پیری ها » و « اصل زمهریری وسردی و خشکی » میدانست .

خشک کردی تو دماغ از طلب **بحث و دلیل**
بفشان خویش زفکرو ، لـمع برهان بین
هرکه بـفسرد ، براو سخت نماید حرکت

اندکی گرم شو و ، جنبش را ، آسان بین
هست میزان معینت و، بدان می سنجی
هله میزان بگذارو ، زرِ بی میزان بین

چسبیدن به یک ترازو و یک واحد سنجه نیک وبد هم که « عقل » درتابعیت از ایمان بدان میچسبد ، چیزی جز همین خشکیدگی وافسردگی زندگی نیست .
« خرد اصیل درفرهنگ ایران » ، که جفت وهمزادِ زندگی بود، که « دل = ارد » خوانده میشد ، و « آتش جان » شمرده میشد ، درعرفان ، فراموش ساخته شده بود . این بود که « دل » ، یک مرکز معنوی و روحانی وماوراء الطبیعی پنداشته شد که سپس دربحث های روشنفکری نیز ، به کنارنهاده شد .
درحالیکه فرهنگ اصیل ایران ، براین « جفت بودن دل با خرد » ، یا « پیوند جداناپذیراصل زندگی با خرد ، و اولویت اصل زندگی را » استوار است .
اینست که **درهردلی که سرچشمه زندگی (جان) هست، خرد هست** . این آتش جان است که به اصطلاحِ مولوی « جامه خودرا میگرداند » و « خرد » میشود . این خرد ، باعقل اسلامی وخرد زرتشت والهیات زرتشتی فرق کلی دارد . خرد درفرهنگ اصیل ایران ، آتش یا بُن جان وزندگیست (ارتا) که جامه خود را گردانیده و خرد (xra+ratu) شده است تا گرمی وجود خود را به دیگران هدایت کند . حس کردن محسوسات ، چیزی ، جز این ذوق جفت شدن نیست . اینست که ارتا که اصلِ ضد جان آزاریست ، درخرد ، تبدیل به « رفتارمهرآمیزو آشتی خواهانه و توافق » میگردد . ازاین روهست که درفرهنگ ایران، دل هرکسی ، کعبه وقبله اوست ، چون با گرمی اندیشه های « برخاسته ازآتش جانش» هست که ، دل مردمان را بدست میآورد، و ازآزردن دلهای مردمان (پیرو هرعقیده و دین ومسلک وایمانی که باشند) می پذهیزد.
خرد ، که درفرهنگ ایران ازگرمی دل(جان) می تابد، اصل مردمیست

طواف **کعبه دل** کن ، اگر دلی داری
دلست کعبه معنی ، تو ، گِلِ چه پنداری
طواف **کعبه صورت** ، حقت بدان فرمود
که تابه واسطه آن ، « **دلی بدست آری** »
هزاربار پیاده طواف کعبه کنی
قبول حق نشود ، گر « دلی بیازاری »

این فرهنگ اصیل ایرانست که میکوشد بلکه « طواف کعبه اسلامی » را فقط صورت ظاهری بداند، و ، نشان کعبه اصلی را که « ارتا = سیمرغ » دردل و

زندگی هرانسانی است بدهد ، تا انسان به [13] گرد این اصل « قداست جان انسانی » بگردد و برقصد .

« بررسی درمقاله بعد ، ادامه می یابد »